

امنیت و صلح (۲)

مردخای بار-آن

ترجمه: اصغر افتخاری*

ظهور جنبش‌های مدنی طرفدار صلح در جامعه اسرائیل**

پیشگفتار (مترجم)

چنان که در قسمت اول نوشتار «صلح و امنیت» اشاره رفت، متعاقب تأسیس رژیم اشغالگر و اولویت یافتن موضوع امنیت، این رژیم با اتخاذ اصل تقویت نظامی خود در دو بُعد انسانی و جنگ افزاری، سعی در برتری جستن بر رقبای خود در داخل و خارج نمود. هدف کلان این استراتژی آن بود تا با وارد آوردن ضربات سنگین نظامی، مخالفان را به پذیرش صهیونیسم سیاسی وادار سازد. از آنجا که اندیشمندان و سیاستگذاران صهیونیست مطمئن بودند که فلسطینی‌ها و جهان عرب از طریق مذاکره و گفتگو راضی به انجام چنین پروژه‌ای نمی‌شوند، بنابراین، «صلح» به عنوان اولویت دوم، فدای «امنیت» گردیده به همین دلیل، اکنون شاهد جنگها و منازعات عدیده‌ای میان اعراب و اسرائیلی‌ها هستیم. البته این وضعیت نمی‌توانست پایدار باشد، چرا که هم اعراب و هم اسرائیلی‌ها نمی‌توانستند برای مدت

* عضو هیئت علمی و دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع)

** این نوشتار، ترجمه و تلخیصی از:

Mordechai Bar-On, *In Pursuit of Peace: A History of The Israeli Peace Movement*, U.S. , V.S Institute of Peace Press, 1996, pp. 93-137.

مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل شناسی-آمریکاشناسی، جلد هفتم، ۱۳۸۰، ص ۸۴-۵۷.

طولانی آثار منفی و خستگی ناشی از «منازعه» را تحمل نمایند. کوتاه آمدن برخی از کشورهای عربی و اتخاذ استراتژی «حفظ محور» به جای «بسط محوری» از سوی رژیم صهیونیستی نسبت به اراضی اشغالی بالفعل، نمود بارز این واقعیت است که به تدریج خود را تحمیل می نمود.^۱

اما واقعیت تاریخی و مهم دیگری که معمولاً از آن غفلت می شود، به شکل گیری «جنبشهای مدنی» (Civil Movements) باز می گردد که ریشه در خواستهای جامعه دارد و از این رو همیشه از پتانسیل بالایی «حمایت توده ها» برخوردار است. این جنبشها چنان که «راجر ایت ول» (R. Eatwell) و «ای.رایت» (A. Wright) اظهار کرده اند، به علت بنای «ساختار ذاتی» خود بر «خواستهای درونی» شهروندان، از مقبولیتی برخوردار است که در صورت ظهور و هدایتگری مناسب؛ می تواند به میزان زیادی بر سیاستهای رسمی تأثیر بگذارد.^۲ به همین دلیل، سیاستمداران با حساسیت بالایی با این گونه «حرکتها» مواجه می شوند و تقابل با آنها را به هیچ وجه توصیه نمی کنند. آنچه در این مواقع می تواند راهگشا باشد، اتخاذ سیاستی همدلانه است تا در گذر زمان بتوان به هدایت و تغییر مسیر آن امید بست. این روش اگر چه هزینه هایی در بردارد، اما به گفته اندیشمندی چون «تی.بال» (T. Ball) و «آر.داگر» (R. Dagger)، بهترین راه حل ممکن برای دولتهایی است که فکر می کنند باید به مقابله با جنبش مدنی ای بپردازند که در جامعه شکل گرفته است.^۳ وضعیتی مشابه آنچه ذکرش رفت در دوره دوم از حیات سیاسی رژیم صهیونیستی پدید آمده و ما شاهد جوانه زدن حرکتهای خودجوشی در درون جامعه اسرائیل هستیم که اگر چه - به گفته «دیوید هال کاتالا» (David Hall Cathala) در «جنبشهای صلح طلب در اسرائیل» (۱۹۸۷) - دارای ریشه های تاریخی عمیقی هستند، اما ظهور آنها به طور مشخص در معادلات سیاسی اسرائیل، صرفاً در این دوره رخ می دهد.

ایده اصلی این جنبشها، تحصیل امنیت از طریق تحقق صلح است که تا پیش از این کمتر به آن اندیشیده می شد. «بار آن» در نوشتار حاضر به این بُعد مهم از حیات سیاسی در جامعه اسرائیل پرداخته و با ارایه اطلاعات قابل توجهی از درون اسرائیل، نشان می دهد که چگونه یکی از مهمترین جنبشهای مدنی صلح طلب در اسرائیل، شکل گرفته و سیاست داخلی

و خارجی را توامان تحت تأثیر قرار داده است. به زعم وی امضای پیمان صلح کمپ دیوید و طرح شعار «صلح با فلسطینی‌ها»، ریشه در تحولات این دوره دارد، بنابراین ضروری است که به تأمل در حوادث و رخداد‌های این زمان کوتاه بپردازیم. واقعیت‌هایی که توسط «بار آن»، در این قسمت به بحث گذارده شده اگر چه بعضاً یکسویه می‌نماید، اما اطلاع از آنها در تحلیل سیاست امنیتی تازه اسرائیل بسیار کارآمد و ضروری است.

مقدمه

۵۹

روی کار آمدن مناخیم بگین به معنای آغاز دوره‌ای خاص در روند فعالیت‌های صلح طلبانه در اسرائیل به شمار می‌رود. البته گمان‌های اولیه با آنچه در عالم واقع رخ داد، مطابق نبوده و حکایت از بروز تحولات پیش‌بینی نشده‌ای دارد که به میزان زیادی ریشه در شکل‌گیری جنبش‌های مدنی طرفدار صلح دارد. بگین پس از تأیید کنست نسبت به نخست‌وزیری‌اش و شروع تشکیل کابینه، بلافاصله در اقدامی نمادین به منطقه کادیوم (Kaddum) عزیمت کرده و از نزدیک با جمعی از یهودیان پیرو «گوش آمونیم» (Gush Emunim) ملاقات و گفتگو کرد.^۴ با توجه به رویکرد خصمانه این حزب با فلسطینی‌ها و معارضة‌شان با روند صلح، این اقدام، معنادار بوده و به نوعی، جهت‌گیری بگین را نشان می‌داد. افزون بر این، «آریل شارون» (Ariel Sharon) - که معمولاً با عنوان اریک (Arik) از وی یاد می‌شود - پیروزی بگین را گرمی داشته و برای پیشبرد اهداف اسرائیل ضروری خواند. با توجه به رویکرد مثبت شارون نسبت به فعالیت‌های نظامی برای تأمین امنیت جامعه اسرائیل، می‌توان چنین حدس زد که روی کار آمدن بگین به معنای دور شدن از فعالیت‌های صلح طلبانه بود. در اوایل، این احتمال صحیح و صادق می‌نمود؛ به گونه‌ای که بگین با بیان جمله زیر بر آن صحت نهاد و تعیین موضع نمود. وی خطاب به مردم اسرائیل با غرور و افتخار تمام اظهار کرد که: دولت وی، دولت قدرتمندی خواهد بود که در نظر دارد در راستای اعمال حاکمیت اسرائیل بر تمامی اراضی (اشغالی) با قوت تمام عمل نماید.^۵ بیان بگین با خطوط کلی حزب متبوعه‌اش همسان بود و برای تحلیلگران چندان عجیب نمی‌نمود؛ چرا که پیش از این، عدم

هرگونه مجامله در خصوص بلندبدهای جولان از سوی این حزب اظهار شده بود و اصل ضرورت در اختیار گرفتن مناطق اشغالی بیشتر به عنوان استراتژی امنیتی، موکداً بیان گردیده بود.^۶ در همین راستا می‌توان به حضور موشه دایان (Moshe Dayan) در دولت بگین به عنوان وزیر خارجه اشاره کرد که مؤیدی قوی بر سیاستهای ضدصلح طلبانه دولت بگین بود. وی طی یک چرخش سیاسی آشکار از حزب کارگر به لیکود پیوسته و علت آن را جذابیت سیاست برخورد قاطع با فلسطینی‌ها، ذکر کرده بود. بدین ترتیب، بکارگیری وی در پست حساسی چون وزارت خارجه، حکایت از اولویت سرکوب، به جای «صلح» در دولت بگین داشت.^۷

اما تحولات تاریخی به گونه دیگری رقم خورد و به همین دلیل، ما شاهد قوت یافتن جریان صلح طلبی در دوران بگین هستیم. علت این امر، ظهور گرایش صلح طلبانه جدیدی در اسرائیل است که برخلاف موارد پیشین، نه دولتی و نه شخصی، بلکه «مدنی» می‌باشد. این رویکرد مدنی، با نفوذ در افکار عمومی و تبدیل شدن به «جنبش» توانست نبض تحولات سیاسی جامعه را در دست بگیرد و دولت بگین را به سوی سیاستهای صلح طلبانه رهنمون شود. اوج این سیاست، انعقاد پیمان کمپ دیوید است که در تحلیل حاضر، شایان توجه بسیار بوده و شایسته است در ریشه‌ها و مبانی تاریخی آن به تامل بپردازیم. نوشتار حاضر، تحلیل جامعه‌شناختی فرآیند صلح را در دوره منتهی به صلح کمپ دیوید، به بحث می‌گذارد و از تکوین «جنبش مدنی» به نام «صلح اکنون - حالا» (Peace Now) در اسرائیل سخن می‌گوید که با توجه به بدیع بودن این جنبش از حیث تکوین و فعالیت، توانست اثرات بسزایی در سیر تحولات جامعه اسرائیل و سیاستگذاری رسمی آن، داشته باشد.

الف - تنش زدایی با اعراب، جنگ با فلسطینی‌ها

تلاش بگین آن بود که برای توفیق در سیاستهای تهاجمی اش بر ضد فلسطینی‌ها، تا حد امکان به تنش زدایی با کشورهای عربی همسایه بپردازد تا از این طریق بتواند به تجمیع توان نظامی اش در نیل به هدفی خاص که همان سرکوب فلسطینی‌ها باشد، موفق گردد.^۸ به همین دلیل، بهبود روابط با مصر و سوریه در دستور کار دولت بگین قرار گرفته و عقد

قراردادهای صلح، با عنوان «هدف استراتژیک» تعریف می‌گردد.^۹ از اوایل سپتامبر ۱۹۷۷، تلاشهایی در این زمینه - بویژه توسط موشه دایان و با محوریت کشور مصر که به نظر می‌رسید از استعداد بیشتری در این زمینه برخوردار باشد - آغاز شد. پی‌گیریهای مستقیم و غیر مستقیم دایان در گفتگو با محمدحسن الطحانی مصری، در واقع توانست زمینه اولیه را مساعد سازد، اما فشار سیاسی جهان عرب آن اندازه بود که مانع از اظهار چنین گرایشی گردد. شاید تنها راه حلی که کسی به آن فکر نمی‌کرد، ورود خود سادات به این معرکه بود که در عین ناباوری، محقق شد. انور سادات که در سال ۱۹۷۳، توانسته بود در نقشی موثر و مثبت ظاهر شود، نزد مردم مصر از اعتبار خوبی برخوردار بود. سادات که غرض بگین برای مذاکره مستقیم با مصر را دریافته بود، تصمیم گرفت که این امکان را به او بدهد. برای این منظور، عمل صریح و سریع را پسندید و ترجیح داد بدون مجامله به این اقدام دست یازد.^{۱۰} البته احتمال قوی وجود دارد که، الطحانی و مذاکرات وی، در این زمینه تاثیر داشته است. بدین ترتیب که الطحانی از تمایل بگین برای چشمپوشی از صحرای سینا به قیمت صلح با مصر، به سادات خبر داده است و همین امر، اقدام قاطع سادات را در پی آورده است.^{۱۱} نتیجه آن که در فضای سیاسی دو قطبی آن دوره، سادات به دعوت ضمنی اسرائیل و تقاضای کارتر پاسخ مثبت داده، از تمایل مصر برای آغاز مذاکرات رسمی سخن می‌گوید.^{۱۲} سخنرانی ۹ نوامبر ۱۹۷۷ سادات از این حیث بسیار مهم و تعجب برانگیز است. آنجا که در حضور نمایندگان مجلس ملی مصر اظهار می‌کند:

«من حاضرم به هر گوشه‌ای از این جهان عزیمت کرده [و با هر کسی به گفتگو بنشینم]، اگر بدانم که این کار به حفظ جان یکی از سربازان یا دولتمردان من کمک می‌کند یا این که ایشان را از گزند دیگران حفظ می‌کند. احتمالاً اسرائیلی‌ها از شنیدن جمله‌ای که می‌خواهم بگویم، تعجب می‌کنند و شگفتزده خواهند شد، اما بدانند که من آماده ملاقات و مذاکره با ایشان در خانه شان و در مجلسشان هستم. من وقتی برای تلف کردن ندارم.»^{۱۳}

باید پذیرفت که صراحت سادات حتی بگین را که خواستار چنین تحولی بود، شگفتزده و غافلگیر ساخت. این که زمینه گفتگو با این سرعت و در این سطح فراهم آید، چیزی نبود که

بگین فکر آن را کرده باشد، بنابراین، چند روز طول کشید تا اسرائیل پاسخ رسمی اش را اظهار کند. دعوت رسمی از سادات برای سفر به اسرائیل، پاسخی بود که بگین در ۱۳ نوامبر رسماً اعلام کرد و بدین ترتیب، با حضور هیئت رسمی اسرائیل و ملاقاتشان با سادات، بحث سفر سادات به اورشلیم و گفتگو برای صلح، جدی شد.

ب- سادات در اسرائیل: ارزیابی نتایج اولیه

در ۱۹ نوامبر، هواپیمای حامل سادات در فرودگاه لود (Lod) اسرائیل به زمین نشست و بدین ترتیب، سفر سه روزه هیئت بلندپایه مصری آغاز شد. اگرچه گمان می رفت موضوع صلح سریعاً در دستور کار قرار گیرد، اما سادات در سخنرانیهایش - بویژه در کنست - بیشتر به بیان پیش شرطها و درخواستهای مصر برای امضای هرگونه قرارداد صلحی اشاره کرد که به طور مشخص، عقب نشینی اسرائیل به مرزهای قبل از ۱۹۶۷ و تاسیس دولت مستقل فلسطینی را در برمی گرفت.^{۱۵} مدعای سادات آن بود که اقدام وی برای نزدیکی به اسرائیل، ریسک بزرگی بوده که شایسته است از سوی اسرائیل گرامی داشته شود و حداکثر همکاری را با او بنمایند. اما برخلاف انتظار سادات، بگین مجدداً تر «مرزهای امن» (Secure borders) را مطرح کرد و آن که این تر، آنها را از عقب نشینی به مرزهای مزبور، باز می دارد و آنها قادر به تحقق این خواسته نیستند. در خصوص دولت مستقل فلسطینی نیز توافق کلی وجود نداشت، بنابراین، اسرائیل آن را پدیده ای مبهم ارزیابی می کرد که بحث پیرامون آن ریسک بالایی داشت. به عبارت دیگر، اگرچه اصل «صلح»، مورد توافق بود، اما ورود به جزئیات، مجدداً اختلافات را آشکار ساخت.^{۱۶} در این میان، اشخاصی چون دایان که رویکرد بدبینانه ای نسبت به اصل موضوع داشتند، معتقد بودند که به محض پرداختن به جزئیات پروژه صلح، چنان شکاف عمیقی میان طرفین پدید خواهد آمد، که عملاً صلح را غیر ممکن می سازد.^{۱۷}

با این حال نباید فراموش کرد که موضع گیری صریح سادات، تاثیر زیادی بر افکار عمومی اسرائیل داشت، به گونه ای که دولتمردان نمی توانستند آن را نادیده بگیرند. به عنوان مثال، جمع زیادی از اسرائیلی ها به استقبال وی رفته و به هنگام عبور ماشین حامل سادات با

پرتاب گل و دادن شعارهایی از وی حمایت کردند. از جمله شعارهایی که در خیابانهای اورشلیم و تل آویو طنین افکن شده بود می توان به «دیگر جنگ و خونریزی بس است، صلح می خواهیم» اشاره کرد که دستگاه تصمیم گیری اسرائیل را تحت فشار قرار می داد.^{۱۸} به همین دلیل، تحلیلگران از تصمیم استراتژیک سادات به مثابه بروز انقلابی در سطح خاورمیانه یاد کرده اند که حتی سیاست اسرائیل را متاثر ساخت.^{۱۹}

البته ارزیابی عملی این سفر، مطلب دیگری را نشان می دهد که ما را از تحلیلهای اغراق آمیزی که پیرامون آن بیان شده، بازداشته، نشان می دهد که در عالم واقع، گام بزرگی برداشته نشد و راه جدیدی هموار نگردید؛ بلکه فقط راه باریکه ای گشوده شد که اگر حمایت های مدنی از صلح در اسرائیل نمی بود، امکان ثمره بخشی آن بسیار اندک بود. دلیل این امر، حملات شدیدی بود که از سوی کشورهای جهان اسلام بر ضد سادات صورت پذیرفت و مدعای اکثر آنها این بود که؛ عملکرد سادات، هیچ بهره عملی جز تضعیف جایگاه کشورهای اسلامی در بر نداشته است. به عبارت دیگر، چشم انداز تحلیلی این سفر در مقام نخست، حکایت از سرسختی و پافشاری اسرائیل بر مواضع پیشین داشت که به معنای نفی امکان صلح بود.^{۲۰}

وضعیتی مشابه در جامعه اسرائیل وجود داشت. اگرچه بگین و سادات بر استمرار گفتگوهای فیما بین تاکید ورزیده بودند، اما هیچ تمهید عملی ای برای این کار پیش بینی نشده بود، بنابراین، مشاهده می شود که از طرف اسرائیل، هیچ گام مثبتی برداشته نمی شود. البته سادات برای حفظ موقعیت برتر خود، پس از بازگشت به کشورش، طرح برگزاری نشستی با حضور مصر، آمریکا، سازمان ملل و سایر کشورهای عربی را مطرح نمود و چنان که توقع می رفت با تحریم سایر کشورهای عربی مواجه شد. میانجیگری آمریکا که توانست حداقل در خصوص سه محور کارتر، سادات و بگین، اجتماعی را پدید آورد که می توانست مبنای فعالیتهای بعدی قرار گیرد.^{۲۱} ملاقات مورد نظر در ۲۵ دسامبر ۱۹۷۷ در اسماعیلیه (واقع در کانال سوئز) میان سادات و بگین (که هیئتی عالی رتبه و از آن جمله دایان او را همراهی می کرد) صورت پذیرفت. این نشست، دستاورد چشمگیری نداشت، جز آن که تاسیس دو کمیته

سیاسی و نظامی را برای پی گیری امور تصویب نمود. دایان در بازگشت اظهار کرد که نشست اسماعیلیه، نشان داد که روند صلح به بن بست رسیده است. در واقع، سرنوشت دو کمیته سیاسی و نظامی، موید ادعای دایان بود، چرا که هیچ یک نتوانست گام موثری برای تهیه یک پیش نویس معتبر بردارد. کمیته نظامی در قاهره با اختلاف نظر طرفین به کار خود پایان داد^{۲۲} و کمیته سیاسی که در اورشلیم بود و سایروس ونس وزیر خارجه آمریکا هم در آن شرکت داشت، عملاً دچار بحران شد و استمرار آن از سوی طرفین، بی مورد تشخیص داده شد.^{۲۳} بدین ترتیب، چنین گمان می رفت که روند صلح طلبی بار دیگر به انجام خود رسیده و می رود که جای خود را به منازعه ای بدهد که به یکباره فضای سیاسی حاکم، با ظهور یک جنبش مدنی خودجوش تغییر کرده و روند امور، سمت و سویی تازه یابد.

پ - رویکرد مدنی به مقوله صلح

۱- تکوین

بن بست ایجاد شده در روابط سران، برخی از افراد طرفدار صلح در اسرائیل را بر آن داشت تا جهت خروج از این وضعیت، فعال شده، سعی در اعمال نفوذ بر بگین و دولت وی بنمایند تا از این طریق، مقاومت درونی دولت، تضعیف شده و فضا مجدداً مساعد گردد. با توجه به سیاست بازدارنده دولت بگین و نارضایتی دولت کارتر از اسرائیل که از این بابت حاصل آمده بود، بگین سعی کرد با انجام مسافرتی به واشنگتن، دولت کارتر را از گرایش به سوی مصر باز دارد و بدین ترتیب، موضع اسرائیل را در تحولات جاری محکمتر سازد.^{۲۴} در چنین فضایی، معادلات بگین با دریافت نامه ای به امضای ۳۴۸ تن از افسران با سابقه اسرائیل در خصوص ضرورت توجه جدیتر به روند صلح، دستخوش تحول شد.^{۲۵} این نامه ساده که جمعی از کارشناسان و حاضران در صحنه نظامی اسرائیل آن را امضا کرده بودند - چنان که «یوال نریا» (Yuval Neria) یکی از افسران بنام اسرائیل و دریافت کننده مدال عالی شجاعت به خاطر حضور موثرش در جنگ ۱۹۷۳ اظهار کرده - با این هدف نگاشته شده بود تا

درخواست شهروندان اسرائیلی مبنی بر تحقق صلح و پایان کشمکش را به دولتمردان گوشزد نماید. اما در مدت زمان کوتاهی این نامه چنان مورد استقبال قرار گرفت که از یک تقاضای صرف و ساده خارج شد و به یک جنبش مدنی در طلب صلح بدل گردید. متن این نامه که از بگین می خواست «به حرف شهروندانش گوش فرا داده و در موضوع صلح بی تامل عمل نکند» و به صورت گسترده ای در روزنامه های ۱۷ مارس ۱۹۷۸ اسرائیل به چاپ رسید، چنین است:

«آقای بگین: این نامه از سوی شهروندانی برای شما ارسال می شود که از جمله کوشندگان سیاسی اسرائیل بوده اند. ایشان این سطور را با دلی ملامت از اندوه نگاشته و برای شما می فرستند. امروز که برای نخستین بار افق تازه و امید بخشی برای صلح و همکاری پیش روی شما در منطقه ظاهر گشته و در حال شکل گیری است، ما وظیفه خود می دانیم که از شما بخواهیم از گام نهادن در طریقی که می تواند نارضایتی و تاسف نسلهای آتی را به دنبال داشته باشد، شدیداً بپرهیزید. بدانید که ما با نگرانی زیاد این نامه را خدمتان می فرستیم.

مطمئن باشید حکومتی که ایده تاسیس اسرائیل بزرگ را بر وجود اسرائیلی با رابطه خوب و مسالمت آمیز با همسایگانش، ارجح بدارد، قطعاً مشکلات زیادی برای نسلهای آینده به ارمغان خواهد آورد. بدانید، حکومتی که وجود اسرائیل با روابط عادی و خوب با همسایگانش در محدوده و زمان پیش از ۱۹۶۷، را فدای اسرائیل فرارونده به ورای مرزهای مذکور نماید، به طور قطع در افکار عمومی با سوالات بنیادینی در خصوص عدالت محوری رفتارهایش، مواجه خواهد بود.

بدانید حکومتی که قصد استمرار سلطه بر میلیونها عرب را دارد، به طور قطع خود را در معرض آسیبهای جدی ای می گذارد که هویت دموکراتیک و یهودی آن را توامان، مورد هدف قرار خواهد داد. بدیهی است که حقانیت چنین سیاستی نزد ما مورد تامل و پرسش است.

ما از ملاحظات امنیتی که دولت اسرائیل با آن دست به گریبان است و از مشکلات و

موانعی که بر سر راه تحقق صلح وجود دارد، به خوبی آگاهیم. اما این را نیز می دانیم که امنیت واقعی (True security) فقط با وجود صلح، معنا خواهد یافت. بدانید که تقویت واقعی نیروهای دفاعی اسرائیل در گرو تحقق طرح «شهروند - سرباز» است که لازمه آن، گوش فرا دادن و توجه نمودن به نظرات شهروندان است. پس بنابراین ما از شما به عنوان شهروندانی که از سربازان اسرائیل هستید می خواهیم که راه صلح را برگزینید و بدین وسیله اعتقاد ما را به صحت و درستی راهی که برگزیده

ایم [یعنی حمایت از دولت اسرائیل] تقویت نمایید.^{۲۶}

تاکید امضا کنندگان بر این که این گزینش در تقویت اعتقاد مردم نسبت به مشروعیت دولت، موثر است؛ بگین را واداشت تا محتوای نامه را جدی تلقی نماید. البته آنچه بعداً رخ داد، ضرورت این مهم را برای دولت بیشتر روشن ساخت به گونه ای که دیگر عدم توجه به خواست مطرح شده، عملاً میسر نبود.

۲- رشد

ظرف چند ساعت پس از انتشار نامه در روزنامه ها، تعداد زیادی از شهروندان به صورت مکاتبه ای یا تلفنی از تمایل خود برای امضای نامه مزبور خبر دادند. بدین ترتیب، امضا کنندگان نامه، خود را تنها ندیده و حمایت عمومی ای را مشاهده کردند که تصور آن از ابتدا برای ایشان امکان نداشت. این گروه، یکباره خود را در مرکز تحولی دیدند که صدها نفر بر گرد آن حلقه زده بودند. هدف تمامی این شهروندان، اغتنام فرصتی بود که «هم اکنون، برای دستیابی به صلح، فراهم آمده بود.»^{۲۷} به همین دلیل، بعداً عنوان طرفداران جنبش «صلح اکنون» بر ایشان اطلاق گردید.

بدیهی است که خود جوشی این حرکت، جنبش را از وجود امتیازات سایر جنبشهای رسمی محروم می ساخت. به گونه ای که مرانامه، کادر رهبری و یا آیین نامه عملیاتی خاصی نداشتند. همچنین در قسمت نیروی انسانی، شاهد آشفتگی می باشیم که کمتر می توان مانند آن را سراغ گرفت. مثلاً ایدئولوگ آنها فردی به نام «نفتالی راز» (Naftali Raz) بود که

بیشتر یک کارگر پرشور و نشاط و فعال اورشلیمی به نظر می‌آمد تا یک تئوریسین واقعی! یا «اورلی لوبین» (Orly Lubin)، یک دانشجوی رشته ارتباطات در دانشگاه تل‌آویو بود که در جریان این حرکت به یکی از ستونهای آن تبدیل می‌شود. همین وضعیت درباره افرادی چون «آوشالم ویلان» (Avshalom Vilan) (رابط جنبش با جنبش کیبوتص)، «ژانت آواید» (Janet Aviad) (عضو مرکزی جنبش)، «یوسی بن-ارتز» (Yossi Ben-Artzi) (از اساتید دانشگاه حیفا که در حکم یکی از رهبران جنبش به شمار می‌رفت) نیز صادق است. البته در این میان، افراد کارآزموده‌ای بودند که با عنایت به آموخته‌های علمی-عملی خود در راس جریان قرار گرفته بودند و عمده بار هدایت جنبش با آنها بود؛ افرادی چون، شولامیت هاریون، (Shulamit Hareven) (نویسنده و تحلیلگر برجسته‌ای که عمری در این راه فعالیت نمود) و یا «تزالی رشف» (Tzali Reshef) - وکیل با سابقه و آشنا با سیاست) که نقش موثر آنها را نمی‌توان نادیده انگاشت.^{۲۸}

تکوین «جنبش صلح اکنون»، با توجه به رخدادهایی از قبیل حملات تلافی جویانه اعراب، اهمیت و حساسیت بیشتری یافت. بدین ترتیب که سیاستهای نظامی دولت که بدون توجه به اصول پیشنهادی جنبش «صلح فعلی» انجام می‌شد، خشم گروههای مبارزه فلسطینی را برانگیخته، در نتیجه، آنان یک رشته عملیات تلافی جویانه را به اجرا گذاردند. این عملیات که با هدایت PLO انجام می‌پذیرفت، در دوره زمانی مذکور بیش از ۳۵ تن کشته و ۷۱ نفر مجروح برای اسرائیل به دنبال داشت که هزینه سنگینی به حساب می‌آمد. اهمیت مسئله تا بدان جا بود که وزیر دفاع اسرائیل، عزر وایزمن، (Ezer Weizman) که سرگرم ملاقاتی از واشنگتن بود، سریعاً بازگشته، هنگام حضور در محل واقعه و مشاهده شعله‌های آتش، خطاب به رسانه‌های عمومی می‌گفت: «فرآیند صلح که هم‌اکنون در فضایی میان بود یا نبود در نوسان است، حالا خود را در میان شعله‌های آتش نشان می‌دهد.»^{۲۹}

اگرچه جنبش «صلح اکنون» در نقد سیاست دولت، از این موقعیت بهره‌برد، اما برخلاف انتظار، مشاهده شد که دولت برای جبران خسارات وارده، اجرای یکسری عملیات نظامی در جنوب رودخانه لیطانی - و نه تامل در خصوص چگونگی دستیابی به صلح - را در

دستور کار خود قرار داد.^{۳۰} التهاب فضای سیاسی، شورای امنیت سازمان ملل را به تاسیس «UNIFIL» (مخفف United Nations Interim Forces in Lebanon) رهنمون شد تا از این طریق، مانع از بسط خصومت‌ها بشود.^{۳۱} جنبش «صلح فعلی» نیز از این فرصت استفاده کرد، میتینگ‌های مردمی را برپا ساخت که هدف از آنها حمایت از صلح به جای واکنش نظامی بود. در اواخر مارس ۱۹۷۸ بیش از ۱۱۰ هزار امضای دیگر در تایید نامه افسران جمع‌آوری و برای دولت ارسال گردید. به طور همزمان در ۳۰ مارس نیز میتینگ کوچکی در مقابل دفتر نخست وزیر در اورشلیم برگزار گردید. وقوع چنین حوادثی، رسانه‌ها را حساس و نسبت به انعکاس اخبار تهییج نمود. تا آنجا که رسانه‌ها عموماً جملاتی از این قبیل را چاپ و منتشر می‌ساختند:

– «صلح، بهتر از قطعه‌ای دیگر از زمین است»

(Peace is Better Than Another Piece of Land)

– «زندگی جوانان، بهتر از مقابر پدران است»

(Lives of Sons Are Better Than Graves of Fathers)

بدین ترتیب، پیروان «نامه افسران» توانستند خود را در سطح افکار عمومی مطرح سازند و دوره تکوین را پشت سر گذارده، رسمیت پیدا کنند. در این دوره به ابتکار «دیوید تارتاکور» (David Tarakover) – یک کارشناس امور هنری در حوزه تجارت – عنوان «صلح فعلی»، (Peace Now) به عنوان آرم رسمی این گروه معرفی شد و رسانه‌ها با عنوان «جنبش هوادار صلح در زمان حال» از آن یاد کردند.^{۳۲} اول آوریل ۱۹۷۸، تاسیس این جنبش با برگزاری تظاهراتی در تل‌آویو از سوی هوادارانش، اعلام شد. حضور بیش از ۴۰ هزار اسرائیلی در این تظاهرات، معرف آن بود که دولت بگین دیگر نمی‌تواند بی‌توجه به خواست این جنبش، به سیاستگذاری بپردازد. موبد این مدعا صدور اطلاعیه معنادار کنست بود که در آن، دولت را به ضرورت توجه به صلح واقف ساخته بود.^{۳۳} بدین ترتیب، می‌رفت که حرکتی خودجوش به جنبشی مدنی تبدیل شود، اگرچه مشکلات فراسوی آن را نمی‌توان نادیده گرفت؛ مشکلاتی که بیشتر جنبه ساختاری داشتند.

۳- تحدید

با توجه به ویژگیهای جنبش «صلح اکنون» معلوم می شود که رشد آن نمی توانست مستمر باشد و دیر یا زود با مشکلاتی مواجه می شد که ریشه در ماهیت این جنبش داشت. «P.N»* با آن که طرفداران زیادی داشت، اما در راه سازماندهی آنها فعالیت موثری به انجام نرساند. بنابراین، تحلیلگران از این جنبش صلح طلب به عنوان «ساختاری بی سامان» (ساختاری که ویژگیهای ساختاری در آن نمود نیافته= An unstructured structure) یاد نموده اند که به شکل شگفت انگیزی توانسته به حیات خود در اسرائیل ادامه دهد! P.N در حالی که بیش از ۲۰۰ هزار حامی داشت، سازمانی مشخص و منسجم برای اداره و هدایت آنها بنیان نگذارد و همین امر در کاهش قلمرو نفوذ جنبش تاثیر بسزایی داشت.^{۳۴} این جنبش به طور طبیعی، دارای سه حلقه اصلی به شرح زیر بود:

اول - حلقه فعالان که در مرکز قرار داشت. (Activities)

این حلقه در اوج فعالیت جنبش - یعنی در سالهای ۸۳-۱۹۷۸ - حدوداً ۵۰۰ نفر را شامل می شد که عموماً از افسار تحصیلکرده و متوسط و بالای اجتماع بودند.

دوم - حلقه پیروان وفادار. (Loyal Participants)

این افراد به طور جدی در عرصه هایی که حضور آنها ضروری بود، حاضر می شدند و پی گیر تحولات بودند و از ۵ هزار تا ۶ هزار نفر را شامل می شدند.

سوم - همدلان. (Sympathizers)

اینان بزرگترین حلقه را شکل می دادند که فقط در صورت نیاز به امضا، حاضر به کمک بودند و بیش از آن در عرصه حاضر نمی شدند.^{۳۵}

حضور موثر و پی گیر حلقه نخست - بویژه شاخه حیفا و تل آویو- از جمله ویژگیهای مثبت این جنبش به شمار می آید که تا حدودی از اثرات منفی عوامل دیگری چون تنوع زیاد هواداران، نبود سازمان رسمی و تنوع طبقاتی پیروان، کاسته و زوال جنبش را مانع شده بود. البته این به معنای نبود مشکل در جنبش نیست، چرا که با رشد جنبش، بزودی اختلاف

* جهت اختصار در ادامه نوشتار از این جنبش با عنوان مختصر P.N یاد می شود.

نظریاتی موسوم به راست و چپ در درون آن ظاهر می شود که خود را در مقام تعیین روشهای نیل به صلح نشان داده و افتراق نظر را دامن می زند. ابتکار حلقه فعالان برای فایق آمدن بر این مشکل، در وضع مبانی اصولی بود که فراتر از سلیقه ها عمل کرده و موجب اجتماع طرفداران می شد. اصول مهمی که عبارتند از:

اصل اول - صلح، آرمان عالی اسرائیل و صهیونیسم در عصر حاضر است.

اصل دوم - امنیت اسرائیل، با توجه به فاکتور صلح و نه «قلمرو» معنا می شود.

اصل سوم - حکومت باید اجرای اصل «صلح در مقابل زمین» را که در قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل آمده، جدی بگیرد.

اصل چهارم - اسرائیل باید از دست اندازی به زمینهای دیگران چشم پیوشد، چرا که این سیاست، اعراب را از میز مذاکره دور می سازد.

اصل پنجم - وجود اسرائیل و صهیونیسم را نباید بر مبنای اصل اعمال فشار و سلطه بر دیگر ملل، معنا کرد. چرا که اشغال، اشغالگران را [نهایتاً] فاسد می سازد.^{۳۶}

ارزیابی تاریخی، حکایت از توفیق استراتژی P.N در حفظ خود در جامعه اسرائیل دارد. در واقع، P.N به جای ارایه یک طرح صلح مشخص و حمایت از آن، اصل صلح طلبی را موضوع کار خود قرار داد و با استفاده از رسانه های جمعی و جلب افکار عمومی سعی کرد به نحوی، دولت را به سویی که خود مناسب می دید - یعنی امضای قرارداد صلح - رهنمون شود. به همین دلیل نزد این جنبش، شعار به خاطر اثراتی که داشت، بسیار مهم ارزیابی می شد و بر روی آن کار زیادی صورت می پذیرفت. اطلاق عنوان «جنبش شعارها» (Movement of Slogans) برای این جنبش از سوی برخی از تحلیلگران، دقیقاً به همین دلیل است. البته این روش، کارآمد ظاهر شد و توانست با همراه کردن افکار عمومی در سیاست عملی موثر افتد. جمله یکی از فعالان جنبش در این خصوص کاملاً صادق و معنادار است، آنجا که در مقام تبیین استراتژی جنبش می گوید:

«جنبش صلح فعلی چونان ترنی است که به آهستگی به پیش می رود و سعی می کند

اندک اندک ایدئولوژی تازه ای را ارایه نموده، آن را نزد افکار عمومی جا بیندازد.»^{۳۷}

به عبارت دیگر، این جنبش در عین وفاداری به صهیونیسم، تلاش می کرد که اصل صلح را به جای جنگ به عنوان یک ایدئولوژی - آن هم نخست نزد مردم - جا بیاندازد و پس از آن، امیدوار بود که سیاست عملی، الگوی صلح مورد نظر خود را خواهد یافت و احتیاجی به طراحی الگویی خاص و مجادله بر سر آن نیست.^{۳۸}

ت - به سوی صلح : تلاش تازه

۷۱

۱- فراز

در ۲۱ آوریل ۱۹۷۸، نمایندگان P.N، نشستی با بگین ترتیب دادند و در آن جا از وی حداکثر انعطاف در مذاکره با مصر را خواستار شدند تا بدین وسیله صلح مورد نظر محقق شود. P.N اگرچه بگین را کاملاً همسو با خود نمی دید، اما نکته ای را به درستی درک کرده بود و آن این که، صلح، بدون بگین، محقق نخواهد شد. بنابراین، سعی وافر کردند تا وی را با خود همراه سازند. تمام بهار و تابستان آن سال با همین هدف سپری شد و P.N مانند یک گروه فشار به لابی گری مشغول بود. در این میان، رسانه های عمومی همچون قبل، کمک موثری بودند که P.N نمی توانست آنها را نادیده گیرد؛ بویژه اخبار ساعت ۹ شب اسرائیل که حدود ۲ میلیون نفر بیننده داشت. در همین راستا، کمیته های عملیاتی «صلح اکنون» به صورت وابسته (Peace Now Operations Committee) تاسیس شدند که به برنامه ریزی در خصوص نحوه انعکاس افکار عمومی در حمایت از صلح می اندیشیدند. از جمله اقدامات نمادین این کمیته ها که تاثیر زیادی هم داشت، ایجاد یک زنجیره انسانی بود که در تاریخ اسرائیل بی سابقه بود. در همین مراسم ۶۰ هزار امضای دیگر برای «نامه افسران» گردآوری شد و بدین ترتیب، حساسیت افکار عمومی به بالاترین میزان خود تا آن زمان رسید.^{۳۹}

۲- فرود

برگزاری نشست‌های دیگر میان روسای مصر و اسرائیل در «لیدز کاستل» انگلستان، در ۱۸ جولای ۱۹۷۸، پاسخی به افکار عمومی در اسرائیل بود. ریاست هیئت اسراییلی را «موشه دایان» بر عهده داشت و از طرف مصر، ابراهیم کامل این نقش را ایفا می‌کرد. البته سایروس ونس نیز به عنوان نماینده رسمی آمریکا همچون موارد قبلی حضور داشت. حساسیت ویژه‌ای که بر فضای جلسه حاکم بود، طرفین را وا داشته بود تا با احتیاط کامل برخورد کنند؛ بویژه هیئت مصری که متهم بود تا کنون فقط امتیاز داده و طرف اسراییلی هیچ‌گونه گام مثبتی جز تکرار دعای پیشین بر نداشته است. از طرف دیگر، با توجه به عدم قطعیت سیاست صلح طلبی نزد دولت اسرائیل، هیئت اسراییلی نیز از بیان موضعی که خارج از چارچوب رسمی دولتش باشد، ابا داشت؛ بنابراین، مذاکرات به شکل خنثی پیش رفت.^{۴۰} به عنوان مثال هیئت اسراییلی در یادداشتی که به ونس داده بود، عقب نشینی را اصلی مردود خوانده و مرزهای مصوب ۱۹۶۷ را غیرقابل قبول می‌دانست. تنها چیزی که آنها برای مذاکره آورده بودند، طرح «ایگال آلون» (Allon Plan) بود که به صورت مشروط می‌توانست به اجرا درآید. چنان که همگان دریافته بودند، اسرائیل از این نشست فقط کسب یک امتیاز دیپلماتیک را دنبال می‌کرد و آن هم کاهش فشار بین‌المللی و داخلی در خصوص صلح طلبی مصر بود و الا در مقام عمل، هیچ‌گونه مساعدتی از خود نشان نداده و به نحوی همان مواضع پیشین را بیان می‌داشت.^{۴۱} سادات نیز که در محظور جدی قرار گرفته بود، برای رهایی خود چنین تهدید کرد که: دیگر در این سبک و سیاق، مذاکره‌ای صورت نخواهد پذیرفت! معنای نشست فوق برای تحلیلگران فقط، یک نکته بود: به بن بست رسیدن مجدد مذاکرات صلح.

در این میان P.N، طی تحلیلی از شرایط جاری به این نتیجه رسید که واگذاری سرنوشت صلح به نمایندگان دولتی نمی‌تواند کارساز باشد. بنابراین، اگر موضوعی می‌خواهد به بحث گذارده شود و تصمیم قاطعی درباره آن گرفته شود، نیازمند آن است که «سران» با یکدیگر به گفتگو نشینند و با اختیارات کامل، این بحث را دنبال کنند.

۳- سیاستی تازه

این بار P.N به منظور فراهم آوردن زمینه گفتگوی سران، اقدام به فعالیت نمود و تعداد امضاهای «نامه افسران» را به ۱۰۰ هزار رساند. در گام بعدی، متوجه شهرهای کوچکتر اسرائیل شده، در آنجا به کار تبلیغاتی همت گمارد. ایجاد یک زنجیره انسانی در اطراف دفتر نخست وزیری که شعار سرداده و بر روی پلاکارهای خود نوشته بودند: «بگین: یا صلح یا استعفا» (Begin! Hitpasher or Hitpater)، از جمله اقدامات نمادینی بود که از نظر محتوایی برای بگین بسیار سنگین می نمود.^{۴۲}

۷۳

البته سیاست تبلیغی فوق بی پاسخ نماند و در خارج از دولت، گروههایی چون «گوش امونیم» و در درون دولت، افرادی چون «شارون» بودند که با سیاست تبلیغی از سوی P.N، مخالفت می کردند.^{۴۳} به عنوان مثال، شارون طرحی مبنی بر ساخت ۱۳ شهرک تازه را در دولت مطرح کرد که برای بگین مخالفت با آن - علی رغم فشار ناشی از سوی P.N - مشکل می نمود. بنابراین، مشاهده می شود که با تأسیس پنج شهرک موافقت می نماید به این امید که نظر P.N را نیز جلب کرده باشد. البته P.N این اقدام را شدیداً محکوم کرد و همین امر، عدم رضایتی را در میان مردم دامن زد که بگین را تحت فشار قرار می داد. مجموع این ملاحظات، بگین را به آن جا رساند که گویی باید به معرکه صلح وارد شده، تکلیف آن را مشخص سازد.

ث - کمپ دیوید

۱- گذشته

کمپ دیوید در واقع، در نتیجه بن بست مذاکرات پیشین در سطح نمایندگان دولتها و رایزنی مؤثر آمریکا بر پا شد که با توجه به هدایتگری آمریکا، تمام ابعاد آن از پیش برای طرفین مذاکره کننده روشن نبود. چنان که وایز من (Ezer Weizman) ادعا می کند: «کسی چیزی نگفت و کسی نمی داند واقعاً در کمپ دیوید چه چیزی رخ داد. ما در تاریکی گام برمی داریم.»^{۴۴} اما چنین به نظر می رسد که P.N به نتیجه مشخصی رسیده بود. بنابراین P.N جهت قانع کردن بگین برای استفاده از این آخرین فرصت، تلاش بسیار نمود. خواست اصلی

P.N، امضای پیمان صلحی بود که بتواند به عنوان نتیجه این سفر به مردم اسرائیل ارایه کند. در ۲ سپتامبر ۱۹۷۸ - یعنی یک روز قبل از عزیمت هیئت اسرائیلی به واشنگتن - P.N میتینگ مفصلی را در تل‌آویو ترتیب داد که بیش از ۱۰۰ هزار شهروند اسرائیلی در آن حضور به هم رسانیده بودند. این جمعیت که تظاهرات خود را از جلو موزه تل‌آویو واقع در میدان «پادشاهان اسرائیل» شروع کرده بودند، پلاکاردهایی را با خود حمل می‌کردند که بر روی آن نوشته شده بود: «آقای بگین! برای صلح بروید و با صلح بازگردید» و یا این که «آقای بگین! حتماً بله بگویید». ^{۴۵} چنان که از نامه بگین به «آموس اوز» (Amez Oz) بر می‌آید، وی نمی‌توانسته نسبت به این تظاهرات و شعارها بی‌تفاوت باشد و به هنگام عزیمت، تحت تأثیر فشار روانی ای بوده که او را در امضای قرار داد صلح مصمم‌تر ساخته است. ^{۴۶}

جزئیات نشست کمپ دیوید توسط نویسندگان دیگر بیان شده که مجال و ضرورت بیان آنها در این جا نیست. ^{۴۷} آنچه از نظر تحلیل ما حایز اهمیت می‌نماید، این است که:

اولاً - اسرائیل متوجه شد برای صلح باید از شعار «عدم عقب‌نشینی، حتی از یک اینچ خاک» چشم‌پوشد.

ثانیاً - مصر متوجه شد، از اصل عدم مشروعیت بخشیدن به اسرائیل کوتاه بیاید. ^{۴۸}

ثالثاً - بحث دربارهٔ دولت مستقل فلسطینی لاجرم باید طرح شود و پاسخ بگیرد. ^{۴۹}

تمام اصول فوق با توجه به «صلح» معنا و مفهوم می‌یافت و این، به مطلوبیت صلح نزد طرفین درگیر دلالت می‌کرد.

۲- چشم‌انداز آینده

بر خلاف تصور اولیه، کمپ دیوید پایان روند صلح طلبی برای P.N نبود و حوادث به گونه‌ای رقم خورد که خواسته‌های تازه‌ای طرح شد و اولویت یافت.

۱۲ سپتامبر در فرودگاه لود، بگین، شاهد استقبال بی‌نظیری از سوی هواداران P.N و

عموم شهروندان اسرائیلی بود. جماعت زیادی که در خیابانها و فرودگاه حاضر بودند برای وی گل پرتاب کرده و آواز سر داده بودند که: «ما همه همراه توایم در طریق صلح» این صحنه‌ها تحلیلگران را بدان جا رهنمون شده بود که از پایان عمر P.N سخن برانند، چرا که توصیه این جنبش عملی شده بود. اما چنان که ژنرال «آوراهاام تامیر» (Avraham Tamir) - از فرماندهان ارشد نظامی اسرائیل - اظهار کرده معضل دیگری همچنان وجود داشت که کمپ دیوید قادر به حل آن نبود؛ یعنی فلسطینی‌ها. (۵۰) این، معضل، چنان جدی بود که مذاکرات تکمیلی میان کمپ دیوید نیز قادر به حل آن نبوده (۵۱) بنابراین مشاهده می‌شود که تحلیلگران سیاسی مجبور به تفکیک میان موضوع «اسرائیل - مصر» با «اسرائیل - فلسطینی‌ها» شدند.^{۵۲} گذشته از این، نباید فراموش کرد که پیمان کمپ دیوید نیز در مقام اجرا با مشکلاتی مواجه شد که تحقق اهداف آن را بعید می‌نمود. مثلاً کارتر از موافقت بگین با عدم ساخت شهرکهای تازه خبر می‌داد، حال آن که بگین اظهار می‌کرد، این سخن در یک مدت و ظرف زمانی سه ماهه بوده و پس از آن این سیاست همچنان در دستور کار دولتش خواهد بود.^{۵۳}

دو موضوع فوق، بار دیگر P.N را به این نتیجه رساند که کانون صلح نه در کشور های عربی، بلکه در خود فلسطین است. بنابراین، از موضوع صلح با مصر، روی برگردانده متوجه رابطه اسرائیل - فلسطینی‌ها شدند. این چرخش استراتژیک، چشم انداز وسیعی را برای فعالیت P.N ترسیم می‌کرد که دستیابی به آن به سادگی مورد پیشین نبود. نشست کارتر و بگین و سفر دوره ای کارتر به خاورمیانه در همین راستا صورت می‌پذیرد که عملاً نتیجه مشخصی به دنبال نداشت. این چشم انداز به صورت جدی از سوی گروههای افراطی ای چون «گوش امونیم» به باد انتقاد گرفته می‌شود. ایشان بر این باورند که این گونه صلح طلبی در نهایت به کوتاه آمدن در مقابل دشمنان منتهی می‌شود که معنایش نابودی صهیونیسم است. به همین دلیل، سفر کارتر را شدیداً محکوم کرده، به هنگام ورود با حضور در خیابانها، شعار سر دادند که: کارتر به خانه ات برگرد.^{۵۴}

علی‌رغم مخالفت های فوق، در راستای استحکام کمپ دیوید، بگین به مصر دعوت شد

و وی با پذیرش آن عملاً مخالفتها را نادیده انگاشت. بگین از مصر با واشنگتن تماس برقرار کرده، به کارتر چنین می گوید:

«قلب مردم مصر بر روی من گشوده شده است. من در میان جمعیتی بودم که گریان در اطراف

من حلقه زده بودند و اظهار می کردند که: ترا دوست داریم و به تو عشق می ورزیم.»^{۵۵}

حقیقت آن است که وقایع ثبت شده، حکایت از صحت ارزیابی افرادی چون «تامیر» دارد که در ورای این صحنه های دوستانه میان اسرائیل و مصر، تضاد جدی اسرائیل با فلسطینی ها را می دیدند و معتقد بود که مسئله فلسطین با امضای این پیمان، حل نخواهد شد و حل مسئله همچنان برای اسرائیل دست نیافتنی خواهد بود.

۳- فضای بسته

سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ را باید دوره رکود P.N تعبیر کرد، چرا که به علت تغییر فضای سیاسی، فعالیت های صلح جویانه، مطلوبیت خود را از دست داده بودند. قوت گرفتن گروههایی چون تحیا (Tehiya) و افرادی از قبیل کوهن (Cohen) که حتی صلح با مصر را مطلوب ارزیابی نمی کردند، موجب شده بود که عرصه برای طرح دعاوی صلح طلبانه، نامساعد گردد.^{۵۶} به گونه ای که اقدامات نمادینی چون تصویب لوایحی در خصوص ضرورت الحاق بخشهایی دیگر از خاک فلسطین به اسرائیل و ضرورت تأسیس شهر کهای تازه، با این هدف انجام می شد تا به صلح طلبان نشان دهند که روشهای پیشین، چندان مطلوب و کارآمد نبوده است.^{۵۷} چنین سیاستی، نگرانی آمریکا را به عنوان مجری اصلی پیمان کمپ دیوید برانگیخت که در نهایت، واکنش تندی را از سوی اسرائیل در پی داشت؛ بدین مضمون برخی از گروههای رادیکال اسرائیل اظهار کردند که اسرائیل در این خصوص، مستقل عمل کرده و نباید خود را مستعمره آمریکا سازد و اجباراً موافق سیاستهای ایشان عمل نماید.^{۵۸} ریگان در واکنش به این سخن اظهار کرد که: اسرائیل در مجموع، یک موضوع استراتژیک برای آمریکا به شمار می آید. بنابراین، کسی نمی تواند حساسیت آن را برای این کشور، منکر شود.^{۵۹} وقوع رخدادهایی چون انقلاب اسلامی در ایران و سقوط شاه و حضور شوروی (سابق) در افغانستان، از جمله

عللی بودند که بر اهمیت امنیتی - استراتژیک اسرائیل نزد آمریکا افزود و دولت‌مردان آمریکایی را وامی داشت تا به زعم خودشان، از نزدیک روند صلح را در منطقه پی‌گیری نمایند.^{۶۰}

۴- صلح با فلسطینی‌ها

گذشته از استراتژی آمریکا که صلح با فلسطینی‌ها را مورد توجه قرار داده بود، عملکرد سادات نیز در این زمینه مؤثر بود. وی که به خاطر نزدیکی اش به اسرائیل در جهان اسلام مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود، با طرح این مقوله و دامن زدن به آن سعی کرد قبح موضوع را بر طرف و خود را تبرئه کند. از طرف دیگر P.N نیز بر این باور بود که حفظ دستاورد کمپ دیوید در گروه بسط آن در کل خاورمیانه و بویژه با فلسطینی‌ها می‌باشد. بنابراین، اقدام به فعالیت‌هایی نمود که مانند قبل متوجه بازسازی و هدایت افکار عمومی بود. ایجاد کمیته‌های ویژه جهت ساماندهی اقدامات نمادین (برگزاری ماراتن دوچرخه سواری در حمایت از صلح، جذب جوانان و برگزاری میتینگ‌های عمومی) از جمله این فعالیت‌ها هستند که به طرح مسئله «صلح با فلسطینی‌ها» نزد افکار عمومی کمک بسزایی نمود.^{۶۱}

بدیهی است که این موضوع به سادگی رابطه با مصر نبود، بنابراین تنوع فکری ای در درون P.N به وجود آمد که از نظر سیاسی، هم فرصت و هم تهدید بود. از آن جهت تهدید که انسجام و وحدت P.N را مخدوش کرد و به همین دلیل، به پشتوانه مردمی اش آسیب زد و از آن حیث که با تنوع به وجود آمده گروه‌های مختلفی را می‌توانست با خود همراه سازد به عبارتی، یک موضع‌گیری رادیکال واحد وجود نداشت که دیگران را دفع کند. یک فرصت تازه به شمار می‌رفت. بدین ترتیب، ایده تازه ای در جامعه اسرائیل مطرح می‌شود که آمریکا نیز به خاطر منافع خویش، پرداختن به آن را حمایت می‌کرد.

۵- فلسطینی‌ها و جنبش «صلح اکنون»

جنبش P.N در نخستین گام نمایندگان را تعیین نمود تا از نزدیک با فلسطینی‌ها به مذاکره نشسته و نظر آنها را جلب کنند.^{۶۲} جلساتی که این جنبش بنیان گذارد، بعضاً استمرار

یافته و نهادینه گردید که تا مدتها به طور منظم و هفتگی برگزار می شد.^{۶۳} استراتژی P.N در این دوره آن بود تا پلی میان حرکتها و جنبشهای غیر رادیکال فلسطینی و اسرائیلی بزند. بنابراین، مشاهده می شود از تیپهایی چون گوش امونیم و یا PLO فاصله گرفته، سعی در جذب همراه از دیگر سازمانها می نماید.^{۶۴}

در همین راستا، P.N، نمایندگانی را برای مذاکره با سران دول اروپایی اعزام می کند تا از این طریق بتواند از پتاسیل بالای اروپا بهره مند شود. اولین سفر توسط دوتن از چهره های شاخص P.N به نام های «ددی زوکر» (Dedi Zucker) و «یا ئل تامیر» (Yael Tamir) صورت پذیرفت که در نوع خود بی سابقه بود. اگرچه این مسافرتها از نظر رسمی اثر خاصی نداشت، اما از بعد روانی بسیار مؤثر بود. به گونه ای که در اواخر دهه ۱۹۸۰، این جنبش توانسته بود علاوه بر شناساندن خود در داخل و در منطقه، در سطح کشور های اروپایی نیز خود را مطرح سازد.

بنابراین، «صدای جنبش صلح فعلی» در بیرون، شنونده داشت و موضع گیریهایش برای دیگران مهم و حایز اهمیت بود.^{۶۵} بدین ترتیب، کمپ دیوید از قالب یک پروژه واحد و کوچک - که به بررسی نوع رابطه اسرائیل با مصر می پرداخت - خارج شده؛ به طرحی کلان بدل می گردد که موضوع آن این بار صلح «اسرائیل» با «فلسطینی ها» بود. پروژه ای که در صورت تحقق، موضع گیری تمام کشورهای مسلمان را تحت تأثیر قرار می داد و به عنوان راه حل اصلی مشکل نا امنی اسرائیل از سوی گروههای مختلفی طرح و تأیید می شد.

نتیجه گیری:

جنبش P.N، پس از توفیق در عقد پیمان کمپ دیوید، سعی کرد این روند را وسعت بخشیده و همگانی سازد. با این حال، افراد و پیروان گوش امونیم در مقام عمل با وضع سیاستهای تجاوز کارانه سعی کردند به هر نحوی که شده، P.N را باشکست مواجه سازند. نمونه بارز این سیاست را می توان در سپتامبر ۱۹۷۹ مشاهده کرد. در این ماه، علی رغم مخالفت P.N، یک مرکز تعلیمی ویژه جوانان یهودی در مناطق تازه اشغال شده تأسیس می شود. این بنا حساسیت مسلمانان مبارز را برانگیخته و طی عملیاتی مورد هجوم واقع

می شود که تنی چند از شاگردان یهودی در این عملیات کشته می شوند. P.N این واقعه را تراژدی دیگری از سیاستهای گوش امونیمی در اسرائیل لقب داده و خواهان توجه به سیاستهای پیشنهادی اش می شود.^{۶۶} این نوع فعالیت تبلیغی راه را برای P.N هموار می سازد تا بتواند ایده خود را حاکم سازد و از موقعیت برای طرح ایده صلح با فلسطینی ها استفاده برد.^{۶۷}

عملکرد موفقیت آمیز P.N در جریان انتخابات ۱۹۸۱ کنست - که این جنبش را از تنزل به حزبی ساده پیرو بگین یا شیمون پرز، نجات داد- موجب شد که مانند جبهه و جناحی بزرگ مطرح شود که گروههای متفاوتی را پوشش می داد.^{۶۸} بنابراین، مشاهده می شود که شکست حزب کارگر به نفع P.N تمام می شود؛ چرا که متعاقب این شکست، گروهی موسوم به حلقه ۷۷ در داخل این حزب شکل می گیرد که - با توجه به حضور تحصیلکردگانی که خواستار بازسازی حزب کارگر از درون بودند- امکان خوبی را برای نزدیکی P.N به کارگر فراهم می ساختند. در واقع، P.N موفق نیز شد، چرا که اسناد منتشره از سوی این گروه نشان داد حلقه ۷۷، در موضوع صلح بسیار نزدیک به P.N است و این بدان معنا بود که موضع P.N در خصوص فلسطینی ها به زودی آن قدر پشتیبان و پیرو خواهد یافت که بتواند مانند طرح پیشین ایشان مبنی بر ضرورت عقد پیمان صلح با مصر، مطرح شده و در دستور کار دولت اسرائیل قرار گیرد.^{۶۹} موضوعی که چندی بعد محقق شد و تا به امروز همچنان در کانون تحلیلهای و افکار اندیشمندان این حوزه قرار دارد. □

پاورقی ها:

1. See Fouad Ajami, *The Arab Predicament: Arab Political Thought And Practice since 1967*, Cambridge: Cambridge U.P. 1981, Asher Arian, *Politics in Israel; The Second Generation*, Chatham, N. J: Chatham House, 1989, Myron Aronoff, *Israeli Visions and Divisions: Cultural Change And Political Conflict*, New Brunswick: N.J. Transaction Books, 1989.
2. R. Eatwell & A Wright (Eds) , *Contemprary Political Ideologies*, London, Printer, 1993, pp. 1-50.
3. See T. Ball & R. Dagger, *Political Ideologies & The Democratic Ideal*, New York & London, Harper Collins, 1991.
4. *Maariv*, June 8, 1977.
5. See *Jersalem Post*, September 12, 1977; *Haaretz*, September 12, 1977.
پاسخی که بگین به خبرنگار روزنامه «هآرتص» می دهد از این حیث قابل توجه است: خبرنگار از وی در خصوص سیاست آتی اش در ارتباط با کرانه غربی می پرسد و بگین چنین پاسخ می دهد:
«شما از عنوان کرانه غربی استفاده کردید! این درست نیست. از اسامی (یهودا) Judea و (سامره) Samaria استفاده کنید. همیشه سعی کنید از این اسامی در گفتارها و نوشته هایتان بکار ببرید.»
Quoted by: Eric Silver, *Begin: The Haunted Prophet*, London, Weidenfeld & Nicolson, 1984, p. 1960.
6. Quoted by: Eitan Haber, *Menachem Begin: The Legend & The Man*, New York, 1978, p. 306.
7. See Moshe Dayan, *Breakthrough: A Personal Account of the Egypt-Israel Peace Negotiations*, New York, Knopf, 1981, pp. 1-4.
- ۸- آری ناوور (Ari Naor) یکی از نزدیکان بگین نقل می کند که وی حتی قبل از انتخاب شدنش نیز این هدف را در سر داشته است و در تئوریهای پیشین خود مبنی بر عدم گذشت از یک اینچ از اراضی اشغالی، بازنگری کرده بود. وی نقل می کند که خود او از بگین در آستانه انتخابات شنیده که گفته است: «آری، ما باید برای تحصیل صلح اقدام کنیم، ما باید صلح کنیم» (Yes, We shall make peace! We shall make Peace) در این ارتباط نک.
Arie Naor, *Writing on The Well* (in Hebrew) , Jerusalem, Edanim, 1988, pp. 109-110.
9. Uzi Benziman, *Prime Minister Under Siege*, Jerusalem, Adam Publishers, 1981, pp. 12-3.
- ۱۰- حداقل دو یادداشت مهم قبل از این تصمیم گیری از سوی رییس جمهور آمریکا و رومانی به سادات داده شد که نمی توان تأثیرات آنها را نادیده گرفت، در این باره نک.
William Quandt, *Camp David : Peace Making & Politics*, Washington D,C., Brooking Institution, 1986, esp. chap. 4.

- ۱۱- برخی از تحلیلگران بر این باورند که دیدار تاریخی سادات از اسرائیل از آن روی صورت پذیرفت که الطحانی از عزم قاطع دایان مبنی بر عودت دادن کل صحرای سینا به مصر خبر داده بود. ر.ک.
- Benziman, *Prime Minister Under Siege*, op.cit., p. 18.
- ۱۲- جهت مطالعه پیرامون فضای سیاسی آن دوره با تأکید بر نقش برجسته آمریکا و شوروی (سابق) که تأثیر زیادی به سیاست مصر و اسرائیل گذاشت، ر.ک.
- Quand, *Camp David*, op.cit., chap 5, H, Fahmy, *Negotiation For Peace*, op.cit., pp. 262-3.
13. Anvar Sadat, *In Search of Identity: An Autobiography*, New York: Harper Colophon, 1979, p. 276.
14. *Maariv*, November 14, 1977.
- البته برخی از تحلیلگران بر این باورند که این تأخیر، پوششی بود برای آماده سازی نظامی اسرائیل در قبال تهاجمات احتمالی. نک.
- Benziman, *Prime Minister Under Siege*, op.cit., p. 35.
- ۱۵- چنانچه از خاطرات سادات بر می آید، او مدعی است که در این اقدام گوشه چشمی به فلسطینی ها هم داشته است. در خاطرات وی که اندکی پس از این ملاقات نوشته شده می خوانیم:
- «مسئله فلسطینی ها در گوشه قلب [بسیاری از مردم خاورمیانه] وجود دارد... به گمان من، وجود یک پیمان صلح می تواند بستر مناسب برای تأسیس دولتی فلسطینی در کرانه غربی اردن و نوار غزه فراهم آورد و اسرائیلی ها را وا دارد تا در نهایت، به پشت مرزهای سال ۱۹۶۷ بازگرداند.»
- در همین صفحات سادات از عدم تمایلش برای عادی سازی روابط فیما بین دو کشور در تمامی زمینه ها سخن گفته است. چنان که از نوشته های او بر می آید، سادات گویا می خواسته با این روش بر اسرائیلی ها پیشی گرفته، زمان را از ایشان بگیرد و بدین وسیله آنها را در محذور جهانی قرار دهد! در این باره نک:
- Anvar Sadat, *In Search of Identity*, op.cit., p. 297.
- [شایان ذکر است که تحلیل فوق، بیشتر جنبه توجیهی از سوی سادات دارد و در صورت واقعیت داشتن حکایت از تحلیل ضعیفی نسبت به اسرائیل و فضای جهانی دارد که پذیرش آن از سوی کارشناسان، بسیار مشکل می نماید. (مترجم)]
- ۱۶- البته در این خصوص، سند مکتوبی در دست نیست و بیشتر مرجع تحلیلگران در این زمینه، گفته هایی است که از قول بگین توسط نزدیکان وی نقل می شود.
17. M. Dayan, *Breakthrough*, op.cit., pp. 84-96.
18. See Bar- On, *Peace Now: The Portrait of a Movement* (in Hebrew), Tel Aviv, Hakibbutz Hameunchad, 1985.
- ۱۹- این مطلب را «لوا الیاو» (Lova Eliav) در گفتگو با من [نویسنده] اظهار داشته است.
20. Dayan, *Breakthrough*, op.cit., pp. 85-6.
21. See: Avraham Tamir, *A Soldier in Search of Peace: An Inside Look at Israel's Strategy*, London: Weidenfeld & Nicolson, 1988, pp. 32-6.
22. See Mohamed Ibrahim Kamel, *The Camp David Accords: A Testimony*, London, KPI, 1986, pp. 53-71.
24. See Carter, *Keeping Faith*, op.cit., p 303.

25. *Yediot Ahronot*, April 2, 1993; Bar-On, *Peace Now*, op.cit., pp. 14-7.
- ۲۶- جهت مطالعه این متن نگاه کنید به کتاب دیگرم (بار-آن) که در آن متن کامل نامه آمده است:
Bar-On, *Peace Now*, op.cit., pp. 15-16.
- ۲۷- اولین اثری که در ارتباط با جنبش «صلح فعلی» نگاشته شد به اواخر دهه ۱۹۷۰ تعلق دارد، که مشخصات آن به شرح زیر است:
Arye Palgi, *Peace & Nothing More* (in Hebrew), Tel - Aviv: Sifriat Poalim, 1979.
- ۲۸- این اطلاعات را این جانب شخصاً با مطالعه در احوال ایشان گردآوری کرده ام که بخشی از آنها از طریق گفتگو با خود افراد مزبور به دست آمده است.
29. Ezer Weizman, *The Battle for Peace*, New York: Bantam, 1981.
- ۳۰- از این اقدامات، تحت عنوان عملیات لیطانی (Litani Operation) یاد می شود. جهت مطالعه بیشتر در خصوص ابعاد آن ر.ک.
- Refael Eitan & Dov Goldstein, *Story of Sodier*, (in Heberw), Tel-Aviv: Maariv Publications, 1985,
جهت مطالعه در خصوص ابعاد سیاسی و استراتژیک این سیاست نک:
Weizman, *Battle for Peace*, op.cit., pp. 269-281.
برای مطالعه پیرامون دیدگاه اعراب ر.ک.
- Walid Khalidi, *Conflict & Violence in Lebanon: Confrontation in the Middle East*, Cambridge: Mass Harvard Center for International Affairs, 1979, pp. 103-58.
- ۳۱- در این دوره است که روابط آمریکا و اسرائیل به بحران می گرایید. در این ارتباط، نک.
- Spiegel, *The Other Arab_Israeli Confict*, op.cit., pp. 345--50; Carter, *Keeping Faith*, op.cit., pp. 310-12.
- ۳۲- برای دستیابی به این اطلاعات گفتگوی مفصلی با Tzali Reshef داشتم که متن آن در شماره ۱۲ ژانویه ۱۹۸۴ روزنامه اورشلیم به چاپ رسیده است. البته «دیوید هال کاتالا» (David Hall Cathala) که جامعه شناس برجسته ای در زمینه اسرائیل شناسی است ادعا می کند که این شعارها پیشینه تاریخی قدیمیترین دارند و برخی از گروههای کوچک در تل آویو آنها را بکار برده اند و جنبش «صلح فعلی» در حقیقت آنها را احیا کرده است. ر.ک.
- David H. Cathala, *The Peace Movement in Israel 1967-1987*, New York, St. Martin's Press, 1995.
33. Bar- On, *Peace Now*, op.cit., pp. 18-9.
- ۳۴- این ارقام در جامعه اسرائیل بسیار زیاد هستند. بویژه اگر آنها را با ارقام مشابه که در خصوص تعداد اعضای احزابی چون لیکود و کارگر در ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ مقایسه کنیم که به مراتب کمتر از این را شامل می شوند.
- ۳۵- در این ارتباط نگاه کنید به مصاحبه نویسنده با Janet Aviad که در مورخه ۲۲ آگوست ۱۹۹۲ از روزنامه اورشلیم به چاپ رسیده است.
36. See; Bar- On, *Peace Now*, op.cit.
- ۳۷- این مطلب را از گفتگوی کاتالا با هوروتیس (Jay Hurwitz) به نقل از کتاب زیر آورده ام:
- Hall Cathala, *Peace Movment in Israel*, op.cit., p. 45.

۳۸- برای این منظور، روشهای تبلیغی متفاوتی به کار گرفته می شود که معمولیترین و موثرترین آن استفاده از سرود و آوازهای جمعی بود. سرود صلح (Song to Peace) که در ۱۹۶۹ تدارک و تهیه شد، نمونه بارز فعالیت های هنری است که در استخدام اهداف این گروه قرار گرفت. در این سرود، چنین آمده است که: «بیایید و آواز عشق و دوستی سردهید، نه نغمه جنگ و کارزار. هرگز از روزی که خواهد آمد نگوئید و به امید آن ننشینید، همین حالا اقدام کنید.» گفتنی است که در این مورد از الگوی سرود «رخصت دهید خورشید بتابد» (Let the sun shine) آمریکایی استفاده شده است.

39. *Haaretz*, April 27, 1978.

40. See Moshe Dayan, *Shall the Sword Devour Forever?* (in Hebrew), Jerusalem: Edanim, 1981, pp. 124-5.

41. *Ibid*, p.147.

42. *Ma'ariv*, June 20, 1973.

43. Demant, *Ploughshares in to Swords*, op.cit, p.539.

44. Weizman, *Battle for Peace*, op.cit, p.313.

۴۵- این مطلب را از آرشیو شخصی «نفتالی و راز» به دست آورده ام.

۴۶- این مطلب را در گفتگو با Reshef به دست آورده ام.

47. See Jimmy Carter, *Keeping Faith*, op.cit, pp. 319-403; Vance, *Hard Choices*, op.cit, pp.196-231; Dayan, *Break through*, op.cit, pp.149-190; Weizman, *Battle for Peace*, op.cit, pp.340-77.

48. Kamel, *Camp David Accords*, op.cit, pp.371-2.

49. *Ibid*, pp.376-87.

50. Tamir, *Soldier in Search of Peace*, op.cit, p.75.

51. *Ibid*, pp.75-81.

52. See David Schoenbaum, *The United State & the State of Israel*, Oxford: Oxford Press, 1993, pp. 263-8.

53. Dayan, *Breakthrough*, op.cit.

54. *Ma'ariv*, Mach 1, 1979.

55. Jimmy Carter, *Keeping Faith*, op.cit, p.428.

۵۶- جهت مطالعه پیرامون تحلیل و دیدگاه این افراد، نک.

- Dayan, *Shall the Sword Devour Forever?*, op.cit, pp.243-50.

57. See *State of Israel, the Book of Laws*, no. 980, August 5, 1980, Jerusalem, 186; Knesset Verbatim Record, 89: 4311-4325&92: 761-785.

58. See Spiegel, *The Other Arab-Israeli Conflict*, op.cit, p.411. See Also: Alexander M.Haig Jr., *Caveat; Realism, Regan & Foreign Policy*, New York: Mac Millan, 1984, p.329.

- ۵۹- جهت مطالعه روابط آمریکا و اسرائیل در دوره ریگان، نک.
- Bernard Reich & Joseph Helman, *The United State-Israel Strategic Relationship in the Regan Administration*, Institute of Jewish Affairs Research Reports, no.6 (London, Institute of Jewish Affairs, 1988).
60. See Helena Connan, *The Superpowers & The Syrian-Israeli Conflict*, New York, Praeger, 1991, pp.78-111.
- ۶۱- این مطلب را در گفتگو با «نفتالی راز» به دست آورده ام.
62. See “We Shall Die, but Not Leave!,” Ha’olom Ha’zeh, May 19, 1982, p.2.
- ۶۳- برخی از رهبران بنام آتی فلسطینی در همین نشستها برای افکار عمومی در اسرائیل شناخته شدند. از آن جمله فیصل الحنیس، ساری نصیبه، زیاد ابوزائد، قاسم الخطیب و زهیرالکمال که بسیاری از این افراد چون در مناصبی قرار گرفتند نسبت به گفتگو با اسرائیلی ها از خود تمایل نشان دادند که نمونه آن مذاکرات صلحی است که متعاقب کنفرانس مادرید در واشنگتن به سال ۱۹۹۲ برپاگشت. به عبارت دیگر، نسلی خاص از درون این نشستها متولد شد. جهت مطالعه نقش این گروه از رهبران فلسطینی، نک.
- John & Janet Wallach, *The New Palestinians: The Emerging Generation of Leaders*, Rochlin, Calif, Prima, 1992.
64. See; Pinhas Inbari, *Triangle on the Sordan: Secret Contact Among the U.S.A, Jordan & PLO*, (in Heberw), Jerosalem, Kana, 1982, pp. 22-53.
65. Bar- On, *Peace Now*, op.cit., p. 41.
- ۶۶- اسناد مربوط به این قسمت در فایل شخصی «نفتالی راز» موجود است.
67. See Uzi Benziman, *Sharon; An Israeli Caesar*, New York, Books, 1985, pp. 206-28.
68. Sam Lehman- Wilzig , “Thunder before the Storm’ , in: Asher (Ed), *Elections in Israel 1981*, Tel Aviv, Ramot Publishing, 1984.
69. See The Circle 77 document, “ Peace- Security- Borders: Gudielines & Positions for a Political Discussion (in Hebrew), Agust 1980.